



نقش حیره

در شاهنشاهی ساسانیان

از

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نوشته : علاءالدین آذری
(دکتر در تاریخ)

نقش حیره

در شاهنشاهی ساسانیان

در دوران سلطنت شکوهمند ساسانیان، میران و شاهان دست-نشانده‌ای در اقصی نقاط خطه ایران شهر میزیستند که از استقلال داخلی برخوردار و حافظ و نگهبان مرز و بوم خویش بودند. گرچه سلطنت در دودمان آنان موروثی بود ولی انتخاب شاه جدید بانظر و تایید شاهنشاه صورت میگرفت، هر زمان که جانشین لایقی برای هر یک از شاهان محلی که در می‌گذشتند پیدا نمی‌کردند از طرف دربار ساسانی یکی از رجال سیاسی یا عموماً افراد نظامی، اداره آن سرزمین را موقتاً برعهده میگرفت.

در تمام مدت سلطنت ساسانیان به نام ملوک حیره* یا پادشاهان حیره برمیخوریم که در برخی اوقات شاهان آن دیار در اوضاع و احوال ایران آرزوگار دستی و نقشی داشته‌اند. از نعمان و فرزندش منذر

* - لفظ حیره اصلاً آرامی و بمعنی اردوگاهی مرکب از خیمه‌ها است و سپس به اردوگاه ثابت امرای لخمی که بعدها بشهری مبدل شد تخصیص یافت. (نقل از دائرةالمعارف مصاحب ص ۸۷۲).

در زمان بهرام گور و نعمان آخری که بفرمان خسرو پرویز سیاست شد، کمابیش آگاهی‌هایی داریم ولی لازمست درباره تاریخ این کشور کوچک که نابودی حکمرانان تازی آن بزبان دولت ساسانی تمام شد، مطالعه بیشتری بنمائیم. در این مختصر کوشش خواهد شد تا جائی که مقدور است ماهیت این امیرنشین معروف را که شعرا و نویسندگان عرب در وصف و تمجید برخی از ملوک آن ره اغراق پیموده‌اند، برای خوانندگان روشن گردد.....

«چنین روایت است که از ملکان به حیره کس نمرد (به اجل طبیعی) الا قابوس بن منذر، دیگران همه به شکارگاه و در رزم و جنگ بمرند (کشته گشتند) از درستی هوای آن»^۱ قلمرو کشور دست نشانده حیره از سواحل جنوبی رود فرات تا بادیة الشام و کویر نفود گسترش داشت و گاهی تا بحدود شام میرسید و این امر در زمان امیران بزرگ حیره تحقق می‌یافت.

شهر حیره مرکز این امیرنشین در یک فرسنگی جنوب کوفه (شهر اخیر بعدها ساخته شد) قرار داشت و همانطور که ذکر شد هوای آن نسبت بنواحی اطراف سالمتر و ملایمتر بود و اکنون از آن جز خرابه‌هایی چند باقی نمانده است. تاریخ بنای این شهر معلوم نیست ولی بگفته طبری حیره و انبار به روزگار بخت النصر بنیان شده بود اما حیره بی‌سکنه شد که پس از بخت النصر مردمش از آنجا سوی انبار رفتند و انبار پانصد و پنجاه و چند سال آباد بود تا وقتیکه بروزگار عمر و بن عدی حیره آبادی گرفت^۲

حیره در طول زمان بعلت موقعیت مناسبی که در بین‌النهرین داشت مهاجرانی را در خود پذیرفت این مهاجران سه دسته بودند

۱- ر. ک به مجمل‌التواریخ ص ۱۵۲

۲- ر. ک به تاریخ طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده ج ۲ ص ۵۸۶

تنوخیان و عبادیان و احلاف، دسته اول در مغرب فرات بین حیره و انبار و در سایبانها و خیمه‌های موین و پشمین جای گرفتند، دسته دوم (عبادیان) در حیره مسکن گزیدند و دسته سوم (احلاف) که آنها هم بمردم حیره پیوستند و از اردشیر با پکان اطاعت کردند.

دولت حیره آنطور که از نوشته‌های مورخان اسلامی برمی‌آید در اواخر سلطنت اشکانیان بوجود آمد و شاهان اولیه آن از حکومت ایران فرمان نمی‌بردند، نخستین امیری که شهر حیره را مرکز حکومت خود قرار داد عمرو بن عدی نام داشت که دائی او جذیمه‌الابرش^۳ سالها پادشاهی سرزمین‌های مابین حیره و انبار و بقیه و هیت و اطراف آن و عین‌التمر و حدود دشت تاغمیر و قطقطانه و خفیه و مجاور آن باوی بود. شهر حیره پس از اینکه به پایتختی ملوک آل لخم انتخاب گردید رو با بادی گذارد و چندین قرن از مراکز آباد و پرجمعیت عراق بود بگفته حمزه ۵۳۰ و اند سال آبادان ماند تا آنکه کوفه ایجاد شد و عرب مسلمان بدانجا آمد^۴

دولت کوچک حیره دین بزرگی بگردن اعراب حجاز داشت و آن انتقال خط خود بآن سرزمین بود. البته مردم حیره هم آن خط را از مردم تبابعه و حمیر آموخته بودند، ابن خلدون گوید: (خط عربی هنگام دولت تبابعه در زیبائی و آرایشی بمنتهای درجه استواری رسیده بود. زیرا

۳- جذیمه به رأی و تدبیر و دلیری و دوراندیشی از همه شاهان عرب سر بود و نخستین کس بود که شاهی سرزمین عراق داشت و عرب را بخویشتن پیوست و با سپاه بجنگ رفت، وی برص داشت و عربیان نخواستند بصراحت از برص وی سخن آرند و او را جذیمه روشن یا جذیمه ابرش گفتند و ابرش یعنی دورنگ .. طبری ج ۲ ص ۵۳۲

۴- تاریخ پیامبران و شاهان - سنی ملوک الارض و الانبیا - حمزه اصفهانی -

ترجمه دکتر جعفر شعار ص ۱۰۳

دولت مزبور بمرحله شهرنشینی و تجمل و شکوه نایل آمده بود و خط مزبور بنام خط حمیری نامیده شده است و آن از تبابعه به مردم حیره انتقال یافت که در آن دولت خاندان منذر تشکیل یافته بود و این خاندان در عصبیت از وابستگان و خویشان تبابعه بودند و پادشاهی عرب را در سرزمین عراق تجدید کردند. ولی چنانکه تبابعه در خط مہارت داشتند اینان بدان مرحله نرسیدند زیرا میان دودولت تفاوت بزرگی بود و دولت خاندان منذر در تمدن و لوازم آن مانند صنایع و غیره بمرحله دولت حمیر نرسیده بود^۵

وقتی تاریخ کشور حیره را مطالعه میکنیم می بینیم که اغلب پادشاهان آن بنام های منذر و نعمان خوانده میشوند از این جهت است که سرزمین مذکور را مملکت منذره هم گفته اند .

اما ببینیم که سیاست دولت شاهنشاهی ایران در مورد این کشور کوچک چگونه بوده و علت و سبب حمایت ایشان از ملوک تازی حیره چه نفعی داشته است. شادروان سید حسن تقی زاده در این باب مینویسد: «جهت ایجاد امارت عربی حیره همانا مقتضای سیاست معلوم و قدیمی است که دولت ایران خواسته بود قبایل نیمه وحشی اعراب و سکنه بادیه عربستان را که دور از پایتخت ایران نبودند و ممکن بود دائماً تاخت و تاز نموده و به کویر خود فرار کنند و تعقیب آنها دشوار گردد بوسیله یک امارت بومی عربی در سرحد بادیه و معموره متمدن در تحت نظم نگاه بدارد و ضمناً از قوای جنگاور اعراب بر ضد روم و سرحدات جنوبی شامات و مخصوصاً در نقاط گرم فلسطین و حوران استفاده کند این تدبیر مفید و مداومت یافت^۶

از روابط امرای حیره با شاهان ساسانی تا ایام سلطنت یزدگرد

۵ - مقدمه ابن خلدون ، ج ۲ ترجمه محمد پروین گنابادی ص ۸۳۹

۶ - از پرویز تا چنگیز ص ۱۳۲

اول (بزهگر - بزهکار) آگاهی چندانی نداریم فقط گهگاه در نوشته‌های مورخان اسلامی اشاراتی در این باب میشود

پس از مرگ عمرو بن عدی، فرزند او امرؤالقیس اول (امرؤ القیس البداء) سالها از جانب شهریاران ساسانی مانند شاپور اول و هرمز اول و بهرام اول نه تنها بر حیره بلکه بر مرز عرب و قبایل ربیع و مضر و قبایل عراق و حجاز و جزیره، حکمرانی داشت، او نخستین پادشاه از آل نصر بن ربیع و عمال ملوک پارسیان بود که نصرانی شد، طبری و حمزه مدت پادشاهی او را ۱۱۶ سال نوشته‌اند.

حمزه پادشاهی او را تا زمان شاپور ذوالاکتاف میرساند و ۲۰ سال و پنج ماه در زمان شاپور ذکر کرده است. اعراب در زمان خردسالی شاپور دوم طمع در ایران بستند زیرا از همه اقوام محتاج تر و از طرفی به قلمرو پارسیان نزدیکتر بودند. گروهی بسیار از آنها از دیار عبدالقیس و بحرین و کاظمه از دریا بیامدند و در سواحل اردشیر خوره و کناره‌های فارس فرود آمدند و گوسفند و گشت و مال کسان ببردند و تباهی بسیار کردند و مدتی بودند و کسی از پارسیان به پیکارشان نیامد که تاج شاهی بکودکی داده بودند و مهابت وی بدلها نبود تا شاپور بزرگ شد... و چندان خون بریخت که چون سیل باران روان شد و فراریان عرب ندانستند که در غار کوه و جزیره دریا از او در امان نخواهند بود.^۷

شاپور دوم پس از فوت عامل خود در حیره فرزند او را که عمرو بن امرؤالقیس نام داشت بجای او گماشت^۸ که بقول طبری باقیمانده ایام شاپور و همه دوران برادرش اردشیر پسر هرمز و بعضی ایام

۷- طبری ص ۶۰۰ ج ۲

۸- یعقوبی در کتاب خود از حارث بن عمرو برادر امرؤالقیس نام میبرد که

پس از او مدت ۸۷ سال پادشاه حیره بوده؟ ص ۲۵۶

شاپور درکار خویش بیود مدت عامل او سی سال بود، چون وی در حدود سال ۳۸۸ در زمان شاپور سوم دیده از جهان فرو بست بجای امیران آل نصر، بدستور شاهنشاه یکنفر امیر خارجی که از عمالقه بود و اوس بن قلام نام داشت پیادشاهی حیره منصوب گردید و سلطنت دودمان آل نصر برای مدت کوتاهی منقطع گردید، بعقیده برخی از محققان بر اثر فتوحات امپراتور روم یولیانیوس (ژولین) در سال ۳۶۳ میلادی در ایران، شاهنشاه از عمرو ناراضی شده و اوس را بجای او نصب کرد.

سکه پناهه مدینه ۶۰۹

طبری نوشته است که همه مدت فرمانروائی اوس پنجسال بود و مرگش بدوران بهرام پسر شاپور ذوالاکتاف بود (ص ۶۰۹) ناگفته نماند که این قسمت از تاریخ حیره کاملاً تاریک و نوشته های مورخان اغلب مغایر هم است. اوس سرانجام بدست شخصی بنام حجنا (طبری - جحجبا عتیک بن لخم) که برضد او قیام کرده بود، کشته شد و یاغی مذکور بگفته حمزه مدت ۲۱ سال و سه ماه فرمانروائی کرد و پس از او امرؤ القیس بن عمرو پیادشاهی رسید و خاندان نصر دیگر بار بر حیره مسلط شدند. نامبرده در زمان یزدگرد اول درگذشت^۹ و پسرش نعمان بن امرؤ القیس پیادشاهی حیره رسید، او از سلاطین مشهور حیره است که در وصف حال وی شعرای عرب داد سخن داده زندگانی و سرانجام عبرت آمیز او را با اطلاع ما رسانده اند او قصرهای خورنق^{۱۰} و سدیر را بنا نهاد. درباره روابط او با دربار

۹- یعقوبی نام او را منذر بن امرؤ القیس ذکر کرده و نوشته است که او را معرق گویند زیرا اسرا را میسوزاند ص ۲۵۶
 ۱۰- خورنق به ظن قوی لفظ ایرانی است و بعقیده بعضی از محققین خورنک به معنی دارای بام خوب میباشد - نقل از پرویز تا چنگیز، پاورقی ص ۱۲۳- نولدکه آنها مأخوذ از کلمه عبرانی بمعنی کشتزار یا آلاچیق میداند و بعقیده بعضی دیگر مانند آندریاس از لفظ ایرانی هورنه بمعنی دارای باغ خوب آمده (نقل از کتاب تاریخ عربستان و قوم عرب - تقی زاده قسمت ۷ و ۸ و ۹ - ص ۱۹)

ایران آگاهی بیشتری بما رسیده است، نعمان و پسرش منذر در زمان سلطنت یزدگرد اول و پسرش بهرام پنجم (گور) امارت داشته‌اند و هر دو در اوضاع و احوال آنزمان ساسانیان مداخلاتی کرده‌اند و در جنگهای ایران و روم هم با ایندو پادشاه همکاری کرده و به آنها مدد رسانده‌اند. بقول هانری ماسه، شاهزادگان عرب حیره کمکهای گرانبھائی به پادشاهان ایران کرده‌اند و این کمک در قرن پنجم میلادی بهنگام پادشاهی بهرام گور بمنتھای حد خود رسید اما در باره نعمان وزندگی پرماجرایی او مختصراً سخن میگوئیم :

«آنکه خورنق را بساخت مردی سنمار نام بود و چون از بنای آن فراغت یافت از نیکی و کمال آن شگفتی کردند و گفت اگر میدانستم که مزد مرا میدهید و رفتاری شایسته بامن میکنید بنائی میساختم که با خورشید بگردد» نعمان گفت : «میتوانستی بهتر از این بسازی و نساختی؟» آنگاه بگفت تا ویرا از فراز خورنق بزیر انداختند.

عبدالغزی بن امرؤ القیس کلبی نیز شعری در این باب دارد :

«مرا پاداش سنمار داد» «و خدا او را سزای بدهد» «و سنمار را گناهی نبود» «جز آنکه بیست سال بنیان برآورد» «و آجر و ملاط بکار برد» «و چون بنا بالا رفت» «و مانند کوهی سربلند شد» «و سنمار پنداشت که عطاها دارد» «و دوستی و تقرب یافته است» «گفت : این ناکس را از بالای برج بیندازید» «و حقا این از همه عجایب عجبتر بود»^{۱۱}

در باره روابط یزدگرد و بهرام بانعمان و منذر داستانها و روایاتی گوناگون بما رسیده است که در صحت و سقم آنها تردید بسیار است. بقول تقی زاده اگر این روایات مبتنی بر اساس صحیحی باشد میزان نفوذ و قدرت شاهان حیره را در دربار ساسانیان

میرساند . مادر اینجا چگونگی تربیت بهرام را در حیره و علل اعزام وی باین ناحیه و بالاخره داستان یاری خواستن شاهزاده ایرانی از پادشاه حیره برای دستیابی به تاج و تخت پدری باجمال ذکر مینمائیم:

یزدگرد اول شهریار ساسانی هر زمان صاحب فرزند ذکوری میشد، آن فرزند پس از اندک زمانی دیده از جهان فرو می‌بست، شاه از اینجهت اندوهگین و پریشان خاطر بود تا اینکه بزرگان باو گفتند برای اینکه این وضع در آینده تکرار نشود کودک نوزاد را به حیره که دارای آب و هوای خوشی است بفرستد تا در حمایت پادشاه آن خطه تربیت شود، یزدگرد بانظر بزرگان موافقت نمود و فرزند را بدان دیار گسیل داشت « نعمان چابکسوار جنگگ حلیمه بود و صاحب خورنق بود ، و خورنق را از آنرو ساخته بود که یزدگرد بدکار پسر بهرام کرمانشاه پسر شاپور ذوالاکتاف را پسر نمی‌ماند و بگفت تا محلی خوش و پاک و دور از درد و بیماری بجویند و برون حیره را بدو نمودند و بهرام گور پسر خویش را به نعمان داد و بگفت تا خورنق بسازد و بهرام گور را در آن منزل دهد و ویرا سوی بادیه‌های عرب برد»^{۱۲} مسعودی نیز بهمین مطلب مختصرا اشاره کرده مینویسد «وی در حیره با عربان بزرگ شده بود و بزبان عربی شعر میگفت و بزبانهای دیگر نیز سخن میکرد... او را بعربی و فارسی اشعار بسیار است»^{۱۳} برخی از محققین معتقدند که بین یزدگرد و فرزندش بهرام کدورت و نقاری حاصل شده بود و بدین سبب آن شاهزاده بحال تبعید در نزد امیر حیره بسر میبرد، اما گردیزی بموضوع دیگری اشاره میکند «مراورا پسری آمد ، او را بهرام نام کرد ، بس رشید و نجیب بود و یزدگرد را همان فرزند بود ، و از بدخوئی خویش ، بر آن فرزند بترسید که روزی او را به

۱۲- ایضا طبری ص ۶۱۰

۱۳- مروج الذهب ص ۲۵۶ و ۲۵۷ ترجمه ابوالقاسم پاینده

بدخوئی تباه کند، پس مرپسر خویش را به امیر عرب نعمان بن المنذر بن عمرو بن ربیع بن مضر داد تا او را بزمین حیره ببرد و پیروید و از بهر او خورنق و سدیر بنا افکند، و تمام کرد»^{۱۴}

اینک درباره چگونگی تربیت بهرام در دربار نعمان مطالبی ذکر مینمائیم:

وقتی نعمان مامور تربیت بهرام گشت از طرف شاهنشاه باو دولقب داده شد یکی رام ابزود یزدجرد (یعنی او شادمانی یزدگرد را افزوده است) و دیگری مهشت بمعنای بهترین برگزیده.

شهریار ساسانی، نعمان را خلعت شاهانه داد و او را بهمراه فرزند شیرخواره خویش به حیره فرستاد. نعمان بمحض ورود به حیره سه زن نجیبزاده و با اصل و تبار را برای شیر دادن فرزند شاه برگزید، از این سه زن، دوتن عرب و یکتن ایرانی بود. بدستور امیر حیره همه وسایل و مایحتاج لازم برای پرستاری و تربیت شاهزاده آماده و مهیا شد، مادران رضاعی بهرام سه سال بنوبت باو شیر دادند و در سال چهارم او را از شیر گرفتند^{۱۵}

طبری گوید چون بهرام پنج ساله شد به منذر گفت «دو ادب آموز دانا و مجرب بیار که مرا نوشتن و تیراندازی و قانون آموزند» منذر گفت «هنوز خردسالی و وقت تعلیمت نرسیده، اینک بکار کودکان نارس مشغول باش تا بسنی که تاب ادب آموختن بیاری و کس بیارم که هرچه خواستی به تو آموزد» بهرام گفت من خردسالم اما عقل مجرب دارم و تو سالخورده ای اما عقل خردداری، مگر ندانی که هر چه را از پیش بجویند بوقت بیابند و هر چه را بوقت نجویند هرگز

۱۴- ر. ک به زین الاخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی ص ۲۶

۱۵- یعقوبی نوشته است که فقط زنان عرب باو شیر دادند و با اخلاق

ستوده ای بار آمد (تاریخ یعقوبی ص ۱۹۹ و ۲۰۰)

نیابند، من شاهزاده‌ام و به‌اذن خدا به پادشاهی رسم، و شاهان را باید که دانش نکو جویند که زینت و تکیه‌گاه پادشاهی باشد و از آن نیرو گیرند و هرچه زودتر ادب آموزانی را که خواستم پیش من آر»^{۱۶}

منذر خواسته‌های بهرام را بدربار ایران اطلاع داد، جمعی از قانون شناسان پارسی و استادان تیراندازی و چابکسواری و خط و اهل ادب باچند تن از خردپیشگان پارسی و رومی و سخنگویان عرب پیش وی آمدند که بهرام به صحبت آنها پرداخت و برای هر يك از رشته‌ها وقتی معین کرد که صاحبان آن پیش‌وی آیند و ویرا از آنچه دانند مستفید کنند. بهرام آنچه خواسته بود بیاموخت و به اهل خرد و سخن‌گوش فرا داد و آنچه شنید بیاد گرفت و آنچه را آموخته بود بخاطر جا داد و چون بدوازده سالگی رسید از معلمان و اهل ادب سر شد و به برتری وی مقرر شدند و معلمان خویش را جایزه داد و مرخص کرد و معلمان تیراندازی را بگفت تاپیش‌وی بمانند تا آنچه باید از آنها فرا بگیرد.»

طبری راجع به نحوه انتخاب اسب بوسیله بهرام و مهارت او در تیراندازی و همچنین سفر بهرام به پایتخت نزد پدر و تندخویی شاه نسبت باو و بازگشت مجدد شاهزاده به حیره بوساطت برادر قیصر روم مطالبی آورده است که از ذکر آنها صرف‌نظر میکنیم.

اما نعمان که در باره او سخن گفته شد در سال ۴۰۸ میلادی وفات کرد، راجع به مرگ یا ناپدید شدن او باز هم داستانهایی و افسانه‌هایی ساخته‌اند که ذکر آنها خالی از لطف نیست.

چون سی سال از حکومت نعمان گذشت، روزی بر کاخ خورنق نشست و این کاخ به شهر نجف و درختان خرما و بوستانها و باغها و چشمه‌هایی که از سوی مغرب آنها فرا گرفته‌اند و به رود فرات که در

طرف مشرق آن جاری است مشرف است. سبزه‌ها و شکوفه‌ها و چشمه‌های جاری و قارچ‌های برآمده و چریدن شتران و شکار آهوان و خرگوشان، و نیز در رود فرات ملاحان و غواصان و صیادان، و در حیره اموال و خدم و حشم و مردمی که در آن موج میزدند، همه اینها نظر نعمان را جلب کرد. آنگاه بفکر فرو رفت و پیش خود گفت: این همه که امروز مالک آن هستم چه سودی دارد؟ حال آنکه فردا شخص دیگری مالک آنها خواهد بود؟ سپس فرمان داد که حاجبان از دربار دور شوند، و چون شب فرا رسید، عبائی پوشید و از آنجا رفت و کس را ندید. عدی بن زید شاعر معروف در این باره شعری سروده که ترجمه آن بقرار ذیل است:

در باره صاحب خورنق بیندیش، که روزی از قصر نظاره

میکرد،

و اندیشه موجب راه یافتن است،

وضع او و بسیازی دارائی و دریای پهناور (فرات) و قصر سدیر او را شادمان کرد،

دلش بحقیقت متمایل شد و گفت: شخص زنده‌ای که بازگشت

او بسوی مرگ است چرا شادمان باشد؟^{۱۷} طبری هم عین مطالب

بالا را با اندک تفاوتی در کتاب خود آورده است.

در زمان نعمان، آیین مسیح در حیره بیش از گذشته رواج

و رونق یافت و پیروان کثیری بدست آورد، کلیساها و دیرها و

صومعه‌های متعددی در سرزمین حیره ایجاد شد، بگفته محققان

غالب مردم حیره کیش مسیحی داشتند ولی پادشاهان این خطه از بت پرستی

دست نکشیده بودند. «لات و عزی» مورد ستایش آنها بود و مراسم

قربانی کردن انسان مخصوصاً برای عزی همه ساله طی تشریفات

۱۷- ر. ک به تاریخ پیامبران و شاهان ص ۱۰۶ - همین اشعار در تاریخ یعقوبی ص ۲۵۶ و ۲۵۷ ترجمه دکتر آیتی هم ذکر شده است.

خاصی انجام میشد. بعقیده مؤلف کتاب از پرویز تا چنگیز، شاید علت اینکه شاهان دست‌نشانده حیره همچنان در کیش بت پرستی سر میکردند و مردم آیین نصاری داشتند این بود که ایشان بملاحظه و شاید ترس از شاهنشاهان ساسانی نمیتوانستند آیین مسیحی را بپذیرند زیرا مسیحیان ایران در آنزمان طرفدار دولت روم که دشمن ایران بشمار می‌آمد بودند و دولت مذکور بیشتر اوقات با ایران در جنگ و ستیز بود، بعدها خواهیم دید که وقتی روابط دوکشور حسنه میشود چگونه شاهان حیره به آئین مسیح می‌گروند. در باره جنگهای نعمان در شام هم مطالبی نوشته اند البته موقعیکه او بمتصرفات رومیان در شام حمله کرد هنوز دولت دست‌نشانده غسانی تأسیس نشده بود، میدانیم که ملوک غسانی^{۱۸} در شام فرمانروائی داشتند اینان از اعراب طرفدار روم بشمار میرفتند و علت وجودی آنها هم مانند دولت دست‌نشانده حیره بود. بین پادشاهان حیره و غسانیان گهگاه جنگهای خونینی روی میداد و طرفین سرزمینهای یکدیگر را اشغال میکردند و بیشتر اوقات پیروزی از آن پادشاهان حیره بود علی‌الخصوص زمانیکه شاهنشاه مقتدری در ایرانشهر فرمانروائی داشت و از کمک و حمایت از شاهان دست‌نشانده خود دریغ نمیکرد. غسانیان یکبار شهر حیره را تسخیر کرده آنرا طعمه حریق ساختند و در مقابل ملوک حیره بکرات بسرزمین شام حمله ور شده بسیاری از نواحی آنرا مورد نهب

۱۸- سلاطین غسان از خاندان جفنه که اصلا از مهاجرین یمن بودند از اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم مسیحی باین طرف در سرزمین حوران و جنوب غربی آن در اراضی بلقا و جولان سلطنت داشتند. از این دوخطه، اولی عبارت از نصف جنوبی مملکت و واقع در شرق رودخانه اردن و دومی در قسمت شمالی آن مملکت واقع بود. پایتخت آنها گاهی در قصبه جابیه در جولان و گاهی در حلق در بلقا (در جنوب شرقی جبل هرمون در نزدیکی شهر معروف بصری بوده است) از پرویز تا چنگیز ص ۱۳۴

و غارت قرار دادند . بارها اتفاق افتاده بود که جنگ و پیکار میان اینان که هرکدام دست نشانده دولتی قوی و زورمند بودند صلح و آرامشی را که موقتا بین ایران و روم برقرار شده بود بهم زده و آتش جنگ را میان این دو ابرقدرت دنیای باستان مشتعل میساختند . گاهی هم دولتین ایران و روم که از قدرت یکدیگر بیمناک بودند برای بهانه جوئی اعراب را بجان هم می انداختند در این مورد شواهد بسیاری داریم مخصوصاً در زمان سلطنت خسرو انوشیروان . مورخان نوشته اند زمانیکه نعمان عازم جنگ در شام بود شاهنشاه ایران دو دسته سپاه بکمک او فرستاد یکدسته ایرانی بوده و شهبانام داشتند و از مردم پارس بودند و دسته دیگر از اعراب تنوخ بودند و دوسر خوانده میشدند (ممکن است بجای نعمان ، فرزند او منذر باین جنگ اقدام کرده باشد ؟)

بعد از نعمان فرزند او منذر بشاهی حیره رسید ، نامبرده در تربیت بهرام کوشید و او را در رسیدن بسطنت یاری کرد مدت سلطنت او را ۴۴ سال نوشته اند ، مادرش دختر زید مناه بن زید بن عمرو غسانی بود ، از مدت پادشاهی وی بقول حمزه ۸ سال و نه ماه در زمان بهرام گور پسر یزدگرد و ۱۸ سال و سه ماه در زمان یزدگرد پسر بهرام گور و ۱۷ سال در زمان فیروز پسر یزدگرد بوده است که برخی از این سنوات نمیتواند صحیح باشد زیرا منذر چندین سال قبل از جلوس بهرام به پادشاهی رسیده و میدانیم که بهرام ۱۸ سال شاهی کرده است ، در صورتیکه حمزه فقط ۸ سال و نه ماه از سلطنت او را در ایام منذر ذکر مینماید

زمانیکه یزدگرد اول درگذشت مؤبدان و بزرگان دربار بعلت رفتار ملایم او نسبت به پیروان سایر ادیان که بامنافع آنها مغایرت داشت (و شاید این چنین می پنداشتند) فرزند او بهرام را شایسته

سلطنت ندانسته جوانی خسرو نام را بشاهی برگزیدند . «چون یزدگرد هلاک شد ، مردمان چنین گفتند که آن اسب فرشته بود ،^{۱۹} که ایزد تعالی او را بفرستاد تا یزدجرد را بکشت و خلق را از وی برهانید و گفتند از نسل او پادشاه نخواهیم ، پس مردی را بچستند از نسل اردشیر بابکان ، نام او خسرو ، و پادشاهی بدو دادند .»^{۲۰}

چون این خبر به بهرام رسید با منذر مشورت کرد و گفت اگر پدرم با بزرگان بد بود با تو و خاندانت بخوبی رفتار کرد ، پس مرا یاری ده تا تاج و تخت پدری را بدست آورم . منذر از جان و دل پذیرا شد و با عدهای سپاه (طبری - ده هزار نفر) - (گردیزی - چهار هزار نفر) راهی پایتخت شد . او بدو شهر پایتخت یعنی به اردشیر (وه اردشیر) و تیسفون رسید و در اطراف آن شهرها سنگر گرفت و منتظر دستور شاهزاده ماند . بهرام منذر اجازه نداشت بیپایتخت بتازد و خونریزی براه اندازد ، ولی موظف بود هر حمله‌ای را که باو میشود دفع نماید و سعی کند با بزرگان پارسی تماس حاصل کرده و حقانیت او را در نیل بمقام سلطنت به آنها گوشزد نماید .

«نعمان بیامد و در گوشه مداین بنشست و گفت : اگر اینکار بتدبیر کردند ، از کدخدایان ایران یکی منم ، و این پادشاه باتفاق من باید نشاند ، و پسر یزدجرد با من است و او سزاوارتر است به پادشاهی از بیگانه .»^{۲۱} طبری نوشته است که منذر فرزند خود نعمان را به تیسفون فرستاد و او را مأمور کرد که پیش‌قراولان را به آن شهر فرستد ولی از پیکار با پارسیان خودداری کند .

۱۹- درباره مرگ یزدگرد داستانهای نقل میکنند از آنجمله آمدن فرشته‌ای بصورت اسب که یزدگرد را هلاک کرد!^{۱۹}

۲۰- ر . ک به ذین‌الاکبار ص ۲۷

۲۱- همان کتاب و همان صفحه

نام این نعمان در بعضی از کتب تاریخ بهیچوجه ذکر نشده و از پسران منذر که پس از فوت وی یکی بعد از دیگری پادشاهی حیره رسیده‌اند اینطور نام میبرند: اسودبن منذر و منذر بن منذر، و نام و نوه منذر اول یا منذر بزرگت نعمان (پسراسود) بوده است. باز باستناد نوشته طبری از طرف دربار ایران مردی موسوم به «جوانی؟» مامور مذاکره با منذر و بهرام شد نامبرده در ملاقات با بهرام از جوانی و برومندی وی غرق تعجب شده مات و مبهوت ماند بطوریکه از عرض ادب غافل ماند، وقتی سفیر علت آمدن خود را بیان داشت، بهرام و منذر باو تفهیم کردند که سلطنت پس از یزدگرد باید بفرزند او برسد نه دیگری و این مطلب را با بزرگان در میان نهند تا تصمیم نهائی اتخاذ گردد. جوانی، گفت که بهتر آن باشد، خود شاهزاده بهرام باتفاق منذر با بزرگان در این باب سخن گویند و آنها را به قبول نیت و خواسته خویش وادار سازند. بهرام پذیرفت و بهمراه منذر و سی هزار سپاه عازم پایتخت شد، پس از وصول بدانجا، بهرام برکرسی مرصع بجواهر نشست و منذر در سمت راست او قرار گرفت آنگاه با گروهی از بزرگان و سران دودمان‌ها به منازره پرداخت، آنها از جفای پدر وی داستانها گفتند و بهرام همه را تأیید کرد و گفت «از رفتار وی راضی نبوده‌ام و بطریقت و روش وی نرفته‌ام و پیوسته از خدا خواسته‌ام که پادشاهی بمن دهد تا تباهی‌ها را که پدید آورده‌ام اصلاح کنم و شکافها را بپوشانم، اگر سالی از شاهی من گذشت و به این کارها که برشمردم وفا نکردم به دلخواه از پادشاهی کناره می‌کنم و خدا و فرشتگان را با مؤبدان مؤبد شاهد این سخن میگیرم و مؤبدان مؤبد میان من و شما در این باب داوری کند و رضامیدم که هرکس تاج و زیور شاهی از میان دوشیر درنده بردارد پادشاهی از او باشد. و چون قوم گفتار بهرام را با وعده‌هایی که داده بود

بشنیدند خرسند شده امیدوار گشتند و با همدیگر گفتند «سخنان بهرام را رد نتوانیم کرد و اگر مصر باشیم که پادشاهی از او برگیریم بیم هلاکتمان هست که از عربان سپاه و کمک بسیار دارد...»^{۲۲} البته بی‌شبهه کمک امیر دست نشانده حیره در استقرار پادشاهی بهرام اگر جنبه افسانه‌ای نداشته باشد فوق‌العاده مؤثر بوده و برای نخستین بار در تاریخ ساسانیان پادشاه حیره چنین قدرت و اراده‌ای از خود نشان میدهد. موضوع گذاردن تاج شاهی در میان دو شیر شرز که ذکر آن گذشت بیشتر جنبه افسانه و داستانی دارد و بعقیده برخی از محققین، پارسیان از برای آنکه ننگ سلطنت رسیدن بهرام را بکمک جمعی از تازیان که در نظر آنها مردمی پست و فرومایه و غیر متمدن بوده‌اند از انظار پنهان دارند، این داستان را ساخته و خواسته‌اند بگویند که این خود بهرام بود که با شجاعت و دلاوری پادشاهی رسیده است نه بکمک و همراهی مشتی عرب دست‌نشانده.

بهرحال بعلت کمبود منابع و عدم دسترسی بنوشته‌های مستند، صحت و سقم آنچه گذشت برای ما معلوم نیست، جز آنکه بحدس و گمان آن مطالبی را که بحقیقت نزدیکتر است پذیرا شویم.

منذر بن نعمان، در جنگهای ایران و روم که در زمان بهرام‌گور بار دیگر تجدید شده بود شرکت فعالانه داشت و خدمات مهمی انجام داد.

چون منذر اول درگذشت (حدود سال ۴۶۲) فرزندش اسود به پادشاهی رسید، وی بگفته طبری ۲۰ سال در اسارت پارسیان بود پادشاهی او هم بیست سال بطول انجامید. پس از وی برادرش منذر (منذر دوم) و بعد از او نعمان بن‌الاسود (نعمان دوم) پادشاهی رسیدند، این نعمان در زمان قباد میزیست و در جنگهای ایران و

روم که در سال ۵۰۲ میلادی بوقوع پیوست شرکت داشت ولی یکسال بعد در جنگی که در کنار رود خابور^{۲۳} در گرفت بهلاکت رسید (سپتامبر ۵۰۳) و به این ترتیب در راه پیروزی سپاه ایران جان باخت و شهید شد.^{۲۴}

بامرگ او که گویا جانشین لایقی نداشت، بدستور قبادشاهنشاه ایران ابویعفر نامی از آل لخم که بگفته تقی‌زاده ممکن است از سرداران لایق و باکفایت حیره بوده باشد، بشاهی آن خطه منصوب شد.^{۲۵} و پس از وی منذر بن امرؤالقیس معروف به منذر مأل‌السماء یا منذر سوم در حدود سال ۵۰۵ بسطنت رسید، او نیز مانند نعمان از جانب شهریار ساسانی با جمیع قوای خود بجنگ رومیان شتافت و پیروزیهای چشمگیری بدست آورد و دوتن از افسران رومی را اسیر کرد، پروکوپئوس^{۲۶} مورخ رومی که در زمان قباد و انوشیروان

۲۳- خابور نهریست مابین رأس‌العین و فرات و نهری شرقی دجله و موصل

(منتهی‌الارب) .

۲۴- طبری نوشته است که حارث بن عدی‌کندی با نعمان بن منذر بن امرؤالقیس بن شقیقه روبرو شد و او را بکشت ، نمیدانیم این نعمان همان نعمان بن‌الاسود پسر منذر اول است یا شخص دیگری است بهر حال تاریخ کشته شدن او در جنگ با رومیان و بیکار با حارث بن کندی بهم نزدیک میباشد .

۲۵- ابویعفر بن علقمه از قوم لخم جانشین نعمان شد و سه سال پادشاهی کرد و حکومتش در زمان پسر فیروز بود و هواعلم (تاریخ پیامبران و شاهان ص ۱۰۷)

۲۶- پروکوپئوس در اواخر قرن پنجم میلادی در شهر قیصریه واقع در فلسطین متولد شد، وی در رشته علوم قضائی تحصیل کرده و در ایام جوانی به قسطنطنیه رفته است و در سال ۵۲۷ میلادی بسمت مشاور قضائی و منشی مخصوص بلیزارئوس انتخاب گردید. بلیزارئوس در آن موقع افسر جوانی بود که در سپاه ژوستینی نین خدمت میکرد و تازه بدرجه فرماندهی رسیده بود. پروکوپئوس در بسیاری از جنگهای بلیزارئوس شرکت داشته و وقایع سهمناک آنرا بچشم‌دیده بود ، وی سه جلد کتاب تألیف کرده و همه حوادث دوره سلطنت ژوستینی نین را تا حدود سال ۵۵۰ در آنها گردآورده است .

میزیست درباره اقدامات منذر مینویسد «در آغاز بهار دسته‌ای از قشون ایران بفرماندهی آزارس بنخاک روم حمله برد. قشون مزبور عبارت از پانزده هزار سوار جنگی دلیر بود و منذرین امر و القیس نیز باگروه زیادی از جنگیان قبایل هون بیاری ایشان آمده بود، حمله ایرانیها این بار بطریق معمولی انجام نگرفت چه بجای آنکه مثل سابق به بین‌النهرین حمله نمایند وارد سرزمینی شدند که در قدیم بنام کماژن مشهور بود و امروز با اسم اوفراتسیا *Evphratesia* معروف است، و تا آنوقت هرگز ایرانیها از راه آن ناحیه برومی‌ها حمله نبرده بودند.»^{۲۷}

پروکوپ در جای دیگر از گفتگوی قباد و منذر سخن میگوید....: پس از آن قباد ب فکر فرو رفت که خود شخصا بجنگ رومیها برود، زیرا پس از مغلوب شدن سپهسالار دیگر بهمیچکس اعتماد نداشت. در حینی که وی غرق اندیشه اینکار بود و مردد بود که بچه وسیله بدینکار اقدام نماید، منذر پادشاه اعراب بحضور او آمد و گفت: «خداوندا انسان نباید همه چیز خود را بدست تقدیر بسپارد و در عین حال هم نباید معتقد باشد که تمام جنگها بایستی بفتح و فیروزی او پایان پذیرد، زیرا این تصور با جریان امور عالم و سرنوشت انسانی مغایرت کلی دارد و کسی که چنین توقمی از تقدیر داشته باشد جز زیان و خسارت نتیجه دیگری عایدش نخواهد شد دلیل این امر هم واضح است چه کسانی که متوقعند که هرچه برایشان پیش می‌آید همه مقرون بسود و خیر آنان باشد، هرگاه دچار شکست و ناکامی شدند و ضرر و خسارتی برای آنها پیش آید بیش از حد لزوم دستخوش پریشانی و تشویش خاطر میشوند و شاید هم از فرط نامرادی بکلی از پا در آیند و چون آدمی هیچگاه اعتماد بطالع و اقبال نمیتواند

۲۷- ر. ک به کتاب جنگهای ایران و روم تألیف پروکوپئوس - ترجمه

محمد سعیدی ص ۸۳

داشته باشد لازمست که هر قدر هم از حیث نیرو و امتیازات دیگر بر دشمن برتری داشته باشد باز نباید خطرات مصاف و جنگ علنی را بر خود هموار نماید و بهتر آنست که از راه حيله و نیرنگ بر دشمن غلبه کند ، زیرا هیچکس در جنگ علنی و مصاف تن به تن نمیتواند به پیروزی خود اطمینان داشته باشد ، پس ای شاهنشاه معظم نه از شکستی که نصیب سپهسالار شده است اندوهگین باش و نه در اندیشه آزمایش بخت و اقبال .

آنگاه منذر سرزمینهای راکه در آن ساخلوی رومی نبودند بقباد معرفی کرد و از شهر انطاکیه سخن گفت که مردم آن بعیش و نوش و خوشگذرانی و مسابقات مختلف مشغولند و تسخیر آن آسان است وقتی قباد گفته های منذر را شنید نه بانقشه پیشنهادی او مخالفت کرد و نه باز بدگمان گردید ، زیرا منذر مردی بی اندازه مدبر و هوشیار بود و در فنون جنگی تجربه بسیار و نسبت بدولت ایران صداقت و وفاداری کامل داشت ، همین شخص مدت پنجاه سال دولت روم را مستأصل کرد و قدرت آنرا در برابر خود بزانو در آورده بود ، زیرا از مرزهای مصر گرفته تا حوالی بین النهرین همه جا متصرفات روم را عرصه تاخت و تاز قرار داده بود و بهر شهری که میرسید آنجا را بباد چپاول و غارت میگرفت و ابنیه و عمارات را میسوزانید و مردم آنرا یا از دم شمشیر میگذرانید و یا ده ها هزار نفر از آنها را به اسیری میبرد و آنها را بمبالغ هنگفت میفروخت ، در طی همه این تاخت و تازها هیچکس بدفاع و مقابله او نمی آمد زیرا چنان جلد و ناگهانی حمله میکرد که معمولا بعد از نهب و غارت شهرها و گرفتن غنائم بسیار در موقع بازگشت وی تازه سرداران و سپاهیان از چگونگی کار او آگاهی مییافتند و وقتی بجلوگیری او می آمدند که دیگر اثری از او باقی نمانده بود ، اگر برحسب تصادف رومی ها

زودتر از حمله وی آگاه میشدند و در پس او میرفتند آنها را غافلگیر میکرد و پیش از آنکه آماده جنگ باشند بر سر آنها میتاخت و بی هیچ زحمتی آنها را منهزم میساخت چنانکه یکبار فوجی تمام از سپاهیان رومی را که بدنبال وی آمده بودند با افسران آنان دستگیر و زندانی نمود. تیموستراتوس *Timostratus* برادر روفینوس، و جان پسر سوکاس نیز در جزو افسران مذکور بودند و منذر مبالغه نگرانی گرفت تا آنها را رها ساخت و خلاصه آنکه این شخص یکی از خطرناکترین دشمنان روم بشمار میرفت و علت آن نیز این بود که وی عنوان سلطنت و حکمرانی کلیه اعراب مقیم ایران را داشت و باین جهت هر وقت اراده میکرد میتوانست با تمامی سپاهیان خو بهر نقطه از متصرفات روم حمله برد، در حالیکه سرداران رومی و اعرابیکه بادولت مذکور متحد بودند قدرت مقاومت با او را نداشتند و همه از جنگ و زدو خورد با او عاجز بودند، بهمین جهت ژوستی نین هم حارث بن جبله را که حکمران طوایف عربستان بود بمقام پادشاهی انتخاب کرد و هر قدر توانست قبایل عرب را بفرمان او گماشت در صورتیکه پیش از این چنین چیزی در میان رومیها مرسوم نبود، با وجود این منذر مانند گذشته پیوسته مزاحم دولت روم میشد زیرا حارث یا نیروی دفع او را نداشت و واقعا در برابر وی ناتوان بود و یا برومیان خیانت میکرد و بادشمن ساخته بود، ما اطلاع صحیحی از باطن کار او نداریم و به این ترتیب منذر بدون اینکه کسی بتواند جلوی او را بگیرد و با او بستیزد مدتی دراز سرتاسر شرق را میدان تاخت و تاز و چپاول و یغماگری خود قرار داد زیرا سالیان دراز عمر کرد و بعد پیری رسید. « ۲۸

پروکوپوس آنگاه از نبرد ایرانیان و رومیان سخن میگوید و

نقش منذر را در این پیکارها بخوبی تشریح مینماید و چگونگی آرایش جنگی ارتش ایران را در مقابل بلیزاریوس سردار رومی و سپاهیان تحت فرماندهی او بنحو شایسته ای مجسم میسازد. در این جنگ آزارس فرمانده کل سپاه ایران، اعراب را در جناح چپ قرار داد و ایرانیها را در جناح راست، رومیان تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند و متواری شدند.

از وقایع ایام سلطنت منذر، آمدن سفیر امپراتور روم برای مذاکره در باب استرداد اسرای رومی بود که دیر زمانی در زندان امیر حیره بسر میبردند. مقارن همین ایام ذونواس امیر یمن که یهودی بود و در گذشتار نصاری در نجران^{۲۹} که از حمایت رومیان برخوردار بودند تردیدی بخود راه نمیداد سفیری بنزد امیر حیره فرستاد تا او را بر علیه رومیان تحریک کند و سیاست بیرحمانه خود را نسبت به مسیحیان موجه جلوه دهد اما منذر که بیشتر اتباع او مسیحی بودند بهیچوجه حاضر بهمکاری نشد.

همانطوریکه مورخ رومی پروکوپیوس نوشته و ما مفصلاً نظرات ویرا درباره منذر منعکس ساختیم، امیر مشهور حیره زندگانی پر ماجرائی داشت پیشرفتهای او در سرزمینهای رومی و فتح سوریه و خراب کردن انطاکیه و حتی سوزانیدن کالسدون و قربانی کردن چهارصد راهبه رومی برای بت عزیزی قسمتی از کارهای اوست. منذر که چندین بار با پادشاه غسانی، حارث جنگیده و در اغلب آنها پیروز و فاتح از میدان خارج شده بود در یکی از این نبردها فرزند خود نعمان را از دست داد و این مسئله شاید بیش از گذشته آتش اختلاف

۲۹- ذونوس در سال ۵۲۳ میلادی به نجران در شمال یمن که از مراکز مهم مسیحیان بشمار می آمد حمله برد و گروه کثیری از مردم آن خطه را قتل عام کرد.

ودشمنی را میان دوامیر عرب دامن زده باشد. ۳۰

امیر حیره پس از غلبه حبشیان بر یمن با رهبر و فرمانده آنها ابرهه در تماس بوده و سفیری به صنعا پایتخت یمن فرستاده است، این موضوع در کتیبه یمن مذکور است.

زمانیکه قباد به آیین مزدک متمایل شد، منذر تنفروانزجار خود را نسبت بکیش مزبور آشکار ساخت و همین امر شاید سبب شد که از چشم شاه بیفتد و از حکومت و شهریاری معاف گردد، بدستور قباد مردی بنام حارث بن کندی پبادشاهی حیره انتخاب گردید، طبری داستانی از ملاقات قباد با حارث امیر جدید حیره ذکر کرده و طمع کاری عرب مذکور را که در سر سودای تسخیر نواحی مختلف بین-النهرین را داشته است بخوبی تشریح کرده است. حکومت حارث در حیره دیری نپائید و پس از جلوس خسرو انوشیروان بتخت سلطنت و قلع و قمع مزدکیان (۵۳۱ م) باردیگر منذر بامارت حیره منصوب گردید. انوشیروان پس از چندین سال صلح با رومیان چون از پیشرفت آنها در اروپا و آفریقا مستحضر شد تصمیم گرفت قبل از اینکه رومیان ب خاک او بتازند از موقع استفاده کرده با تسخیر اراضی روم بروسعت قلمرو خویش بیفزاید از اینرو دنبال بهانه ای میگشت تانیت خود را که حمله بمتصرفات روم بود جامه عمل بپوشاند. شهریاری ساسانی برای این منظور منذر را احضار و باو فرمان داد تا بسرزمین اعراب تابع روم یعنی غسانیان بتازد و بهانه مورد نظر برای اشغال اراضی روم حاصل گردد. در این باب از قول پروکوپوس که بهمه نوشته های او نمیتوان اعتماد داشت، مطالبی باختصار ذکر

۳۰- در سال ۵۴۴ میلادی هم فرزند حارث اسیر سپاهیان منذر شده بود که بدستور وی برای بت معروف عزى قربانی شد! از اینجا میتوان بمیزان عداوت و کینه توزی و سفاکی دوامیر دست نشانده حیره و غسان پی برد.

مینمائیم: «خسرو از پیشرفت رومیان هراسان شد و در صدد برآمد بهانه‌ای بجوید تا پیمان صلح با آن دولت را بشکند به این قصد با منذر گفتگو کرد و او را مامور ساخت که زمینه‌ای برای آغاز جنگ فراهم سازد منذر از حارث آغاز شکایت کرد و بعد از اینکه وی بحدود سرحدات وی تجاوز کرده شروع بحمله بخاک روم کرد و ضمناً اعلام نمود که این بهیچوجه موجب نقض پیمان صلح ایران و روم نمیشود چون هیچیک از دو دولت او را مشمول مقررات پیمان مذکور نساخته‌اند، اتفاقاً هم ادعای او درست بود زیرا چون قبایل عرب یا تابع ایران بودند یادست نشانده روم و باینجهت در پیمانهاییکه میان دو دولت بسته میشد هیچوقت ذکری از آنها نمیرفت، اما ناحیه که در آن موقع مورد اختلاف ایران و روم بود قطعه زمین خشک و بایری است موسوم به استراتا *Strata* که تا جنوب شهر تدمر *Palpyra* امتداد مییابد و بواسطه آفتاب سوزان و خشکی فوق‌العاده آن هیچگونه درخت و رستنی در آن نمی‌روید و فقط از قدیم چراگاه معدودی از گله داران عرب بوده است، حارث باستناد اسم آن ناحیه که کلمه رومی و بمعنی جاده مسطح است و همچنین بشهادت گروهی از پیران و ریش سفیدان محل آنجا را متعلق بروم میدانست در صورتیکه منذر اهمیت بی‌اسم نمیداد و میگفت چون شبانان و صاحبان چارپایانی که به این سرزمین می‌آیند باج مرتع بمن میدهند پس طبیعتاً مالک آنجا من هستم، ژوستینیان (امپراتور روم) تصفیه اینکار را بخرانه‌دار مخصوص خود موسوم به استراتگیوس *Strategius* و سوماس *Summas* سردار سپاه فلسطین واگذار نمود، استراتگیوس با امپراتور توصیه کرد که از این قطعه زمین بایر و بی‌مصرف چشم‌پوشد و بخاطر آن بهانه جنگ بایرانیها ندهد... اما امپراتور به سوماس مأموریت داده بود که منذر را بفریبد و او را بجانب روم

متمایل سازد خود وی هم در این خصوص نامه‌ای برای منذر فرستاد از طرفی انوشیروان بهانه دیگری بدست آورد و آن این بود که ژوستینیان قبایل هون را بر علیه ایران تحریک مینماید، و رئیس قبایل مذکور که بایران وفادار است عین نامه امپراطور را برای او فرستاده است.

ضمناً ویتیگیس Vitigis رئیس قبایل گت^{۲۱} که شکست خورده بود دوسفیر نزد خسرو فرستاد و او را بجنگ بادولت روم تحریک کرد.^{۲۲}

بهر حال دولت ایران بهانه‌های لازم را جهت نبرد با رومیان پیدا کرد و صلح شکسته شد و سالها خونریزی دوام یافت تا آنکه رومیان با شرایطی حاضر بقبول صلح شدند که ذکر آن از بحث ما خارج است.

در سال ۵۴۵ میلادی که قرارداد صلح میان دولتین بامضاء رسید، یکبار دیگر پس از مدتی میان منذر و حارث بدون مشورت بادولتهای متبوع خویش جنگ درگیر شد و طرفین بایبرحمی و قساوت بخونریزی پرداختند حارث این بار پیروز شد و سپاهیان پادشاه حیره را درهم شکست. دامنه این جنگها بعدها وسعت گرفت و سرانجام باکشته شدن منذر در سال ۵۵۴ (در ماه ژوئن) در محل قنسرین ظاهراً جنگ پایان رسید. تقی زاده در این باب گوید: «این جنگ نزدیک موقعی با اسم الحیار بوده (که در کتب جغرافیون عرب با اسم بدیه نیز ذکر شده) و این جنگ و این واقعه همان الحیار بن معلقه - حارث و ذات الحیار ابن الاثیر است و ممکن است که یوم حلیمه از

۲۱- گتهای از قبایل ژرمن بودند که در اوایل قرون وسطی امپراتوری روم را بیاد نهب و غارت گرفتند.

۲۲- جنگهای ایران و روم ص ۱۲۰ و ۱۲۱

ایام عرب مشهور نیز همین واقعه باشد ولی غیر از یوم عین اباغ است که بعضی از مورخین عرب گمان کرده‌اند همان است.^{۳۳}

بطور کلی شاهان حیره مشوق ادبا و شعرای عرب بودند و آنها را پادشاهای نیکو و شایسته میدادند و هر زمان عربی پابرهنه و تمهیدست که شعری در مدح یکی از ملوک حیره سروده بود بدر بار آنها می‌آمد و آنرا قرائت میکرد و مورد نوازش امیران قرار میگرفت و با خوشحالی و شغف بسیار به بادیه باز میگشت. یعقوبی در این مورد گوید: «پادشاهان حیره شعرا را که در مدح و ثنا گوئی کوتاهی نداشتند بزرگ داشتند و در تکریم آنها کوتاهی نمیکردند شاعری نابغه نام در نزد آنها مقامی بس ارجمند داشت این شاعر که مورد عنایت مندر سوم (که ذکر کارهای او گذشت یا مندر چهارم بود نسبت بزن او عشق ورزید و قصیده‌ای در این مورد سرود

« روسری از سرش افتاد، با اینکه نمیخواست بیفتد »

« پس آنرا برداشت و بادست از ما رو گرفت! »

پس مندر نذر کرد خونش بریزد، نابغه از ترس گریخت و به شام نزد پادشاهان غسان رفت سپس اشعاری در معذرت خواهی از مندر گفت و بخشوده شد عدی بن زید عبادی که خطیب و شاعر بود و عربی و فارسی مینوشت در این زمان میزیست.^{۳۴}

پس از قتل مندر، فرزندان او یکی پس از دیگری پادشاهی رسیدند که نخستین آنها عمرو بن مندر بود که بخونخواهی پدر بسرزمین غسانیان حمله برد و بقول حارث بن حلزه شاعر عرب انتقام خون پدر را گرفت (شاید یکی از بزرگان یا شاهزادگان غسانی راکشته باشد)، در ماه نوامبر سنه ۵۶۳ مسیحی حارث بن جبلة به قسطنطنیه

۳۳- تاریخ عربستان و قوم عرب ص ۳۵

۳۴- تاریخ یعقوبی ص ۲۶۰ و ۲۶۱

رفت تا با دولت روم در باب خلف خودش که کداهامیک از فرزندان او باشد مذاکره نماید و نیز در باب اقداماتی که بر ضد عمرو پادشاه حیره باید بعمل آید مشورت کند ، حارث تأثیر مهمی در قسطنطنیه کرد ، مخصوصاً هیبت او اثر عجیبی در یوستی نیوس برادرزاده (یا خواهرزاده) امپراتور یوستی نیان گذاشت زیرا که هر وقت حرکات بچگانه و شرارت در او پیدا میشد پرستاران وی باو میگفتند ساکت شو ، حارث بن جبله میآید ؟! ۲۰

عمرو بن منذر در جنگهای ایران و روم شرکت داشت و به سوریه و حوران لشکرکشی نمود ، پس از وی برادرش قابوس پادشاهی حیره رسید ، قابوس پیش از برادر بسرزمین غسانیان حمله و تعرض نمود و اراضی آنها را اشغال کرد ولی یکبار از فرزند حارث موسوم به منذر بن حارث غسانی شکست خورده و چیزی نمانده بود که تمام خاک حیره بدست دشمن بیفتد ولی چون منذر غسانی بر امپراتور روم یاغی شد ، قابوس فرصتی یافت تا تلافی شکست را درآورد ، او این بار تا انطاکیه شام پیش رفت . پس از مرگ قابوس مردم حیره از برادر کوچک او منذر (منذر چهارم) تمکین نکردند شاید باین دلیل که برادران مذکور افرادی سفاک و بیرحم بودند و به بت پرستی علاقه نشان میدادند ، چون امکان شورش و یلوا وجود داشت ، شاهنشاه ساسانی (انوشیروان) ، سهراب نامی را بمعاونت یکنفر عرب مسیحی بنام زید بن عدی به حکومت حیره منصوب کرد ، اما حکومت سهراب دیری نپائید و منذر چهارم بکمک و معاضدت زید بن عدی بسطنت حیره رسید . در این مسئله جای هیچگونه شك و شبهه ای وجود ندارد که اعراب دست نشانده ایران همواره مایل و شایق بودند که سلطنت

این خطه (مراد حیره است) در دست آنها باشد نه يك تن فرمانروای پارسی .

در اواخر سلطنت منذر چهارم ، امیر غسانی که او هم منذر نام داشت و جریان یاغی شدن او را به امپراتور قبلا ذکر کردیم ، پس از بهبود بخشیدن بروابط خود با رومیان بسرزمین حیره حمله ور شد و شهر حیره را اشغال کرده آتش زد و اسیران رومی را که سالها در آنجا میزیستند آزاد نمود . منذر چهارم در سال ۵۸۰ درگذشت و بدستور شاهنشاه ساسانی شخصی بنام قبیصه موقتاً زمام امور حیره را برعهده گرفت تا اینکه نعمان فرزند منذر چهارم توانست تاج و تخت پدری را بدست آورده بجای قبیصه فرمان راند . این نعمان یا نعمان بن منذر آخرین و معروفترین امیر حیره است که اخبار و روایات بسیار درباره او و اعمال و رفتار و خصالش بمان رسیده است ، سرانجام شوم او در میان عرب ضرب المثل است ، کمی پس از قتل . یا مرگ او تازیان برسپاه اعزامی پرویز در محل ذوقار غلبه مییابند و درباره این پیروزی و موفقیت آن چنان گزافه گوئی میکنند که حدی برآن متصور نیست ، شکست سپاه اعزامی خسرو در زمانی صورت گرفت که گفته اند لشگریان ایرانی در آن ایام بسرعت اراضی امپراتوری را مسخر میساختند و شهر قسطنطنیه پایتخت آنها بخطر افتاده بود ، بنابراین نبرد ذوقار از نظر ایرانیان دارای چندان اهمیتی نبوده است ، اما نباید غافل بود که این پیکار بظاهر كوچك ، ترس و وا همه اعراب را نسبت به عظمت و شکست ناپذیری ارتش ساسانی بکلی زایل ساخت و بآنها جسارت و قوت قلب داد تا در آینده دست با اقدامات مهمتری در جهت اشغال اراضی ساسانیان بزنند .

اکنون درباره نعمان و کارهای او صحبت میداریم : مورخان

اسلامی چون یعقوبی و طبری و دینوری و مسعودی.... چگونگی روی کار آمدن نعمان را همانند یکدیگر و یا با کمی اختلاف بیان داشته‌اند، ما در اینجا خلاصه آنچه را که با تاریخ ساسانیان ارتباط مستقیم دارد نقل مینمائیم: زمانیکه منذر چهارم درگذشت شاهنشاه ایران در انتخاب یکی از سیزده پسر او پادشاهی حیره مردد بود (دیدیم که موقتاً قبیسه را فرمانروا کرد)^{۳۶} عدی بن زید (که قبلاً از او صحبت شد) و دوبرادرش که در دربار شاهنشاهی سمت نویسندگی و مترجمی داشتند در انتخاب یکی از فرزندان منذر به شاهی طرف مشورت قرار گرفتند، عدی پیشنهاد کرد که همه فرزندان شاه فقید حیره در دربار حاضر شوند تا شاهنشاه با آنها صحبت کند و یکی را از آن میان برگزیند این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و همه شاهزادگان حیره را در دربار گردآوردند، این نکته قابل ذکر است که نعمان یکی از پسران سیزده‌گانه منذر، در زمان خردسالی در خانواده عدی بن زید پرورش یافته و یکی از زنان آن خانواده با او شیر داده و بزرگ کرده بود و اصولاً خانواده عدی بسبب خدمت مهمی که به منذر چهارم در راه رسیدن بمقام سلطنت نموده بود همواره مورد توجه امیر متوفی بود، بنابراین عدی بن زید که در انتخاب جانشین منذر طرف شور قرار گرفته بود باید بسلطنت نعمان بیش از دیگر برادران او مایل و راغب باشد ولی گویا چنین نشد^{۳۷} و وی در این مورد اقدامی ننمود، عدی که شاعر زبردستی بود با یکایک فرزندان منذر در خفا ملاقات کرده و آنچه را که باید بعرض شهریار ساسانی

۳۶- طبری یازده پسر ذکر کرده است.

۳۷- موضوع مخالفت و یا احیاناً موافقت عدی بن زید نسبت به نعمان و پادشاهی او کاملاً روشن نیست.

برسانند بآنها گوشزد نمود . چون شاه از پسران منذر دیدن کرد بقول مورخین اسلامی از زیبایی و شایستگی آنها در شگفت ماند ، اما تنها یکی از آنها محاسن ظاهری برادران را نداشت و او نعمان بود که قدی کوتاه و چهره‌ای نسبتاً زشت داشت^{۳۸} پس از سئوالاتی که از آنها کرد هیچکس جوابی مناسب و شایسته نداد مگر نعمان که از عهده برآمد ، شاه از او پرسید « آیا میتوانی عرب را عهده‌دار شوی ؟ گفت میتوانم . کسری گفت با برادرانت چه میکنی ؟ گفت اگر از آنها عاجز آیم از دیگران عاجزتر خواهم بود ، پس کسری پادشاهی را بدو داد و جامه و زیور شاهی را براو پوشانید »^{۳۹}

و بگفته طبری باو تاجی داد که شصت هزار درم بها داشت و بمروارید و طلا آراسته بود .

پس از آن نعمای بحیره رفت و در آنجا بکار سلطنت خویش پرداخت اما از عدی بن زید که نسبت باو بی‌مهری نشان داده بود قلباً مکدر و دلتنگ بود ، مردی ، عدی بن مرینا ، نام که او هم شاعر و نویسنده بنامی بود . دائماً سعی میکرد آتش کینه و نفرت نعمان را بر علیه عدی بن زید مشتعل‌تر سازد و سرانجام در این کار شوم خود توفیق یافت بطوریکه پادشاه حیره ، عدی بن زید را به حیره دعوت کرد و بمجرد ورود او را بزندان افکند ، عدی در زندان نعمان بسرودن اشعار سوزناک پرداخت و بهر نحوی بود وضع حال خود را ببرادر و فرزند خویش که در دربار کسری بودند اطلاع داد ، آنها نجات و رهائی او را از شاهنشاه درخواست کردند ، خسرو پرویز شخصی را مأمور حیره کرد و باو دستور داد بمحض ورود بآن خطه عدی بن زید را از زندان رهائی بخشد ،

۳۸- نعمان روی سرخ ولکه‌دار و قدی کوتاه داشت (تاریخ یعقوبی ص ۲۶۳)

۳۹- همان کتاب ص ۲۶۲ و ۲۶۳

اما نعمان پیشدستی کرد و کمی پس از ملاقات فرستاده شاه با عدی، او را ناجوانمردانه در زندان خفه کرد و با دادن هدایای بسیار به نماینده شهریار ساسانی او را با خود همراه ساخت، اما فرزند عدی که عمرو بن عدی و یا بقول طبری زید بن عدی بن زید نام داشت و در دربار ساسانی مقام و منصب پدر را که مترجمی و ریاست دفتر امور اعراب بود برعهده داشت همواره مترصد آن بود که بهانه‌ای بیابد و انتقام خون پدر را از نعمان بگیرد در این باب هم مورخان به اختلاف مطالبی نوشته‌اند، لازم بتذکر است که آنچه گذشت شرح بسیار مختصری از روی کار آمدن نعمان و داستان او و عدی بن زید بود که اشاره گردید. تا اینجا آنچه استنباط میشود وجود اختلاف و دوستگی و دشمنی عمیق و ریشه‌داری است که میان سران قبایل عرب مجاور حیره و خاندان لخمی ایجاد گردیده و بیم آن میرود که اساس حکومت آنها را متزلزل سازد، البته گروهی از محققان این مطلب را قبول ندارند و از محبوبیت نعمان در میان قبایل عرب صحبت میکنند و معتقدند که حتی خلیفه دوم راشدین (عمر) در زمان جاهلیت عرب بحیره آمده و از پذیرائی و محبت‌های نعمان شادمان و خرسند بازگشته است.

اکنون درباره چگونگی نابودی نعمان بدست خسرو پرویز و انقراض سلسله لخمی حیره مطالبی باختصار ذکر مینمائیم: لازمست گفته شود که در مسئله مورد بحث، ابتدا با توجه بنوشته‌های مورخان اسلامی جنبه داستانی قضیه مورد نظر است پس از آن علل واقعی سقوط حکومت نعمان را بیان خواهیم نمود.

خسرو پرویز شهریار ساسانی برای حرمسرای مشهور خویش، در جستجوی زنان زیبا و نادری بود که وصف آنها در برخی از کتب

قدیم آمده است^{۴۰} زید بن عدی که مترجم زبان عربی در بار وی بود از جهت انتقامجویی گفته بود که با این مشخصات در حدود بیست زن در بار حیره وجود دارد و آنگاه از زیبایی زنان و دختران نعمان سخن گفت و به خسرو پیشنهاد کرد که با وی یکی از درباریان ماموریت دهد تا بحیره روند و دختر (خواهر؟) نعمان را خواستگاری کنند. خسرو پرویز پذیرفت و بلافاصله آنها را بحیره گسیل داشت. نعمان که بگفته مسعودی مانند سایر اعراب از زن دادن به عجم ننگ داشت از این دستور سرپیچی کرده و بفرستادگان شاه گفته بود :

مگر در زیبا رویان سواد و دیارش حاجت خویش رانمی یابد؟
و به جای زیباروی، کلمه عین به کاربرد که استعاره از زیبا روی باشد فرستاده شاه که از زبان و اصطلاحات عربی چیزی نمی فهمید از فرستاده دیگر (زید) پرسید «عین چیست؟» زید گفت به معنی گاو است و به نعمان گفت خسرو از این طلب حرمت تو خواست و اگر میدانست که ترا سخت آید نمی نوشت. بهر حال وقتی فرستادگان بنزد خسرو بازگشتند، باو گفتند که نعمان نه تنها دختر خویش را نفرستاده بلکه پیام داده است که «مگر گاو ان سواد اورا بس نیست

۴۰- طبری در وصف زنان مورد نظر خسرو گوید : « راست خلقت ، پاکیزه رنگ ، سپید گردن و بنا گوش ، سپید روی ، درشت ابرو ، زیبا چشم ، سرخ گونه ، باریک بینی و کشیده ابرو ، سپیدی و سیاهی دیده مشخص ، کشیده چهره ، نکو قد ، سیاه گیسو ، بزرگ سر ، افتاده گوشواره ، گشاده سینه ، نارپستان ، درشت بازو با ساق نکو و دست ظریف و انگشتان باریک ، خوش شکم ، میانه باریک ، گردن باریک ، درشت کفل ، پیچیده ران ، گرد زانو ، سطر ساق ، مچ پر ، ظریف پای ، نرم رفتار ، ناز پرور ، ظریف باشنه ، فرمانبردار ، نیکو نسب ، سختی ندیده ، با آزر ، موقر ، نیک سیرت ، دل بسته به نسب پدر نه خاندان ، و به خاندان نه قبیله ، ادب آموخته با رأی مردم والا و رفتار مردم محتاج ، کار آزموده ، کوتاه زبان ، نرم صدا که زینت خانه باشد و مایه رنج دشمن اگر اورا بخواهی بخواند و اگر نخواهی بس کند ، باریک بین و شرمگین و لرزان لب و پندشگر (تاریخ طبری ج ۲ ص ۷۵۵)

که به طلب زنان ما برآمده است»^{۴۱} شاه بشنیدن این خبر سخت خشمگین گشت و تصمیم بگوشمالی نعمان گرفت ولی بقول یعقوبی مدت یکماه با او کاری نداشت آنگاه ویراپیایتخت احضار کرد، نعمان که از خشم شاه نسبت بخود اطلاع داشت و آینده شومی را برای خویش پیش بینی میکرد تصمیم گرفت قبل از رفتن به تیسفون زنان و فرزندان و مال و ثروت خود را بیکی از سران عرب بسپارد تا از این بابت خاطر جمع شود اما وقتی خواست نیت خود را عملی سازد با یاس و حرمان مواجه شد چه سران و شیوخ قبایل با وجود علاقه بنعمان و خانواده او از ترس دربار ایران جرات نکردند خواسته های او را اجابت کنند تنها هانی بن مسعود از قبیله بنی شیبان که مردی بیباک و جسور بود بتقاضای نعمان پاسخ مثبت داد و سرپرستی زنان و فرزندان و نگهداری دارائی او را برعهده گرفت چون خیال نعمان بن منذر امیر حیره از این بابت آسوده شد روانه تیسفون گردید «خسرو دستور داد تا هشت هزار کنیز که لباسهای رنگارنگ داشتند بدو صف در گذرگاه وی بایستادند، وقتی نعمان از میان آنها میگذشت بدو گفتند «مگر شاه با داشتن ما از گاو ان عراق بی نیاز نیست؟» نعمان بدانست که نجات نخواهد یافت، آنگاه زید بن عدی بدو برخورد، نعمان بدو گفت این کار را تو بسر من آوردی اگر نجات یافتم جامی را که پدیرت نوشاندم بتو نیز خواهم نوشاندم. زید گفت نعمانك (نعیم) برود اخیه ای برای تو درست کرده ام که اسب سرکش آنرا نتواند برید خسرو بفرمود تا نعمان را درمدا این بزندان کردند سپس بفرمود تا او را زیر پای فیلان افکندند .

بعضی گفته اند وی در زندان سا باط مداین بمرد.^{۴۲} یعقوبی

۴۱- همان کتاب همان صفحه .

۴۲- مروج الذهب ج ۱ ص ۴۶۲

نوشته است که چون نعمان را به خانقین بردند او را زیر پای پیلان انداختند، سپس کشته او را پیش شیرها افکندند تا او را خوردند^{۴۳} طبری گوید که او را بند کردند و بزندان خانقین فرستادند و به زندان بود تا طاعون بیامد و در آنجا بمرد و مردم پنداشتند که مرگ وی به سابط بود و این پندار از شعرا عشی آمده که گوید :

«خداوند خورتق، در سابط از مرگ مصون نماند»^{۴۴}

آنچه گذشت مطالبی بود که با استناد بنوشته‌های مورخان اسلامی گردآوری شده بود اما عده‌ای از محققین سقوط حکومت لخمی حیره را نتیجه بوالهوسی و عیاشی خسرو پرویز نمیدانند و دلایلی در این خصوص ارائه میدهند که تا اندازه‌ای درست بنظر می‌آید: ۱- نعمان برای تسخیر ایران و نابودی خاندان ساسانی خیالات خامی در سر می‌پروراند و برای نیل باین مقصود با سران قبایل بدوی مذاکره کرده بود، خسرو پرویز از این مسئله بیمناک شده پیش از اینکه نعمان کاری ناصواب صورت دهد او را بی‌پایتخت احضار کرده و بزندان افکند. در کتاب اخبار الطوال دینوری در تایید این نظر مطالبی مذکور است و آن مربوط بزمان محاکمه خسرو پرویز است که بوسیله فرزند نابکارش شیرویه (قباد دوم) و بعضی از درباریان بزندان افتاده بود خسرو در ضمن بازجویی گفته بود که وی از دسایس نعمان بیمناک گشته و علاج واقعه قبل از وقوع کرده است .

۲- سالها بود که بر اثر مزاجت خسرو پرویز با دختر امپراتور روم (بیزانس - بوزنطیه - بیزنطیه) موریسیوس صلح و دوستی میان دو دولت مقتدر دنیای آنروز حکمفرما بود و ظاهراً دولت ایران خود را از امیرنشین حیره بی‌نیاز میدید و وجود یا عدم آن علی‌السویه بود

۴۳- تاریخ یعقوبی ص ۲۶۶

۴۴- تاریخ طبری ص ۷۵۷

شاید از آن بیم داشت که یکباردیگرمیان امرای حیره و غسانی نزاع درگیر شود و بروابط برادرانه دوکشور خدشه وارد سازند.

۳- تقی زاده به مطلب دیگری اشاره میکند: «در اواخر کار مخصوصاً استنباط میشود که اعراب داخله عربستان کینه زیادی با ایران پیدا کرده بودند و نتیجه این امارت بومی (مراد حیره است) آن شده بود که جور و تعدیات آنها را اعراب ناشی از سیاست یا امر دولت ایران دانسته و نیکیها و مفاخر آنها را فضائل نژاد عرب و مفاخر خویش میشمردند.»^{۴۵}

۴- عامل دیگری که در سقوط حکومت عربی حیره مؤثر میدانند مسئله مذهب بود باین معنی که نعمان دست از بت پرستی برداشته و رسماً مسیحی شد درحالیکه ایرانیان زرتشتی مسیحیان را طرفدار روم و دشمن خویش میپنداشتند و نصرانیت نعمان را شاید خیانت او تصور میکردند ولی عدهای این نظریه را رد میکنند و میگویند که موقعی نعمان پیرو آئین مسیح شد که روابط دولت ایران با روم فوقالعاده صمیمانه بود و دوتن از زنان شاه (خسرو پرویز) مریم دختر موریسیوس و شیرین مسیحی بودند و خود خسرو پرویز ظاهراً تمایلی به این آئین نشان میداد مخصوصاً برخلاف سیاست رسمی حکومت که میباید از نسطوریها حمایت کنند برعکس طرفدار یعقوبیان بود و این بسبب نفوذ شیرین و طبیب او گابریل در شخص وی بود بهر حال چه نعمان نسطوری باشد یا یعقوبی بعید بنظر میرسد که خسرو پرویز فقط بخاطر این مسئله در نابودی نعمان و سقوط دولت او اقدام کند

در هر حال اقدام شهریار ساسانی در برانداختن حکومت نعمان کاری ناپسند و دور از سیاست و منطق بود چه با اینکار سدی که اعراب

۴۵- از پرویز تا چنگیز ص ۱۳۲ و ۱۳۳

بادیه نشین سرکش و عصیانگر را از ایران جدا میکرد از میان رفت و مخصوصاً وقوع جنگ ذوقار که شرح آن باختصار گذشت برجسارت و تهور تازیان در دست اندازی بخاک ساسانیان بسی افزود .

ماتاکنون چند بار از جنگ ذوقار سخن گفته ایم ولی علت بروز و ایجاد آنرا ذکر نکرده ایم در اینجا فقط باختصار میگوئیم که خسرو پرویز پس از قتل یا درگذشت نعمان کسانی رانزدهانی بن مسعود فرستاد و از او درخواست کرد که مال و ثروت و خانواده نعمان را بنزد او فرستد اما هانی به پیچوجه زیر بار نرفت و با کمک قبایل دیگر عرب با ایرانیان پیکار کرد و تصادفا پیروز شد .

اما ببینیم که پس از نعمان اداره سرزمین حیره بچه کسی واگذار شده است . خسرو پرویز مردی را بنام نخیرگان (نخیرجان-نخورگان) بحکومت این خطه اعزام داشت و ایاس بن قبیصه طائی را به معاونت او برگزید این دوتن گویا قریب نه سال برحیره حکومت کردند پس از آنها آزادبه که نام او را حمزه اصفهانی زاویه یا داویه پسر ماهبیان بن مهربان داد همدانی ذکر کرده است ظاهراً هفده سال امارت حیره را برعهده داشت در زمان او یاکمی بعد از وی فرزند نعمان متوفی که منذر پنجم (ملقب به غرور) مدتها برای بدست آوردن منصب پدری اقدام کرد ولی هرگز نتوانست برحیره استیلا یابد و سرانجام در جنگ جواثا (یا در جنگ دیگری) از مسلمانان شکست یافته بقتل رسید . و حیره بوسیله خالد بن ولید تسخیر شد . اما درباره شهر حیره که قرنهای مرکز حکومت شاهان آل لخم بود میتوان گفت که پس از تسلط عرب سیر قمهقرائی را پیمود و دیری نپائید که بکلی از آبادی افتاد و شهرهای دیگری جای آنرا گرفتند . مسعودی در این خصوص مینویسد: «از وقت مذکور همچنان آبادی حیره کاهش گرفت تا اوایل دوران معتضد که کاملاً ویران شد گروهی

از خلیفگان بنی عباس چون سفاح و منصور ورشید و دیگران نسبت به لطافت هوا و صفای گوهر و خوبی و محکمی خاک حیره و هم بجهت نزدیکی خورنق و نجف مدتی در آنجا بسر میبردند. در حیره دیرهای بسیار بود اما راهبانی که آنجا مقیم بودند بشهرهای دیگر رفتند که ویرانی بر آنجا چیره شد و کس نماند و اکنون جز بوم و انعکاس صوت، کس آنجا نیست. بنظر بسیاری کسان که از حوادث آینده اطلاع دارند ایام سعد حیره باز میگرده و معمور میشود و این نحوست از آن میرو، در مورد کوفه نیز چنین است.»^{۴۶}

پیش بینی مسعودی و دیگر کسان پس از گذشت هزار و سیصد سال هنوز صورت تحقق بخود نگرفته و شهر حیره با سقوط نعمان و نابودی دودمان ساسانی بتدریج از صفحه روزگار محو شده است.

«شهرها نیز چون آدمیان میمیرند!»
 کتابخانه و موزه تخصصی ایران

« نتیجه »

همانطوریکه دیدیم دولت کوچک حیره از آغاز تشکیل سلاله شکوهمند ساسانی در بسیاری از رویدادهای تلخ و شیرین ایران شهر سهمیم و شریک بود و گهگاه برای پاسداری از مرزهای گسترده و طولانی ساسانیان از هیچگونه کوششی فروگذار نمیکرد و حتی استقلال خود را بخطر می انداخت، قبایل عرب تابع ایران، که در حیره و حول و حوش آن میزیستند از نظر سطح زندگی و درجه تمدن بر سایر اعراب برتری داشتند، اینان همواره از شهریاران ایران فرمان میبردند و هیچگاه ب فکر سرکشی و یاغیگری نمی افتادند، اما آیا اعراب بادیه هم همینطور می اندیشیدند و بدولت ایران وفادار

بودند؟ جواب این سؤال منفی است چه بادیه نشینان بعلت زندگی سخت و ناگواری که داشتند در کمین نشسته بودند که در فرصتهای مناسب به قلمرو ثروتمند ساسانیان بتازند و به ماجراجوئیهای خطرناک دست یازند. در مقابل اینان دولت شاهنشاهی از حکومت عربی حیره جانبداری می کرد و امکاناتی برای آن دولت کوچک فراهم می آورد تا در مقابل دیگر اعراب قدرت قابل ملاحظه ای باشد و حتی بجلب همه قبایل عصیانگر بسوی خویش توفیق یابد همینطور هم شد دولت حیره مورد توجه همه اعراب بود شاهان آن بیدل و بخشش بسیار می پرداختند و کاری کرده بودند که اعتماد همه اعراب بادیه بسوی آنها جلب شده بود این امر از نظر سیاست عمومی دولت ساسانی ایده آل بود چه این دولت نه تنها در بخشی از مرزهای خود که از میان قبایل نیمه تمدن عرب میگذشت کاملاً ایمن شده بود بلکه میتوانست از نیروی جوانان عرب در جنگهای بی امان خود با رومیان استفاده کند. شکی نیست که یکی از انگیزه های ایجاد دولت حیره در سرحد دشتهای بی انتها و طولانی عربستان همین مطلب بوده است. سیاست دشمنانه دو دولت جهانی ایران و روم در عصر ساسانی که کمتر به صلح و آشتی می اندیشیدند و در هر فرصتی سیل خون براه می انداختند فرصتی برای خود نمائی شاهان حیره فراهم میکرد تا در رکاب شاهنشاهان بزرگ به نبرد با دشمن مشترک بپردازند و تاپای جان بکوشند. ما در نوشته های تاریخ نگاران رومی و اسلامی مطالبی از همگامی و همراهی اعراب متحد ایران در جنگ بارومیان درمی یابیم. پروکوپئوس مورخ رومی از نبردهای درازمدت قباد با رومیان یاد کرده و بکرات از امیر حیره و سپاه تحت فرماندهی او که حاضر به جانفشانی بوده اند سخن گفته است.

در نبردهای خسرو اول (انوشیروان) هم امیر نشین حیره

نقشهای حساسی ایفا کرده است که قبلا از آن یاد کرده ایم. بطور کمی باید یادآور شویم که شاهان بزرگ ساسانی همواره رفتار دوستانه‌ای با اعراب داشتند و اغلب از نیروی آنها در جنگهایی که در صحاری خشک و سوزان اتفاق می افتاد کمک می گرفتند ناگفته نماند که این دوستی و هم پیمانی پیشینه طولانی داشت چندین سده پیش از تأسیس دولت با عظمت ساسانی در روزگار اشکانیان میان ایرانیان و اعراب روابط حسنه برقرار بود (ما در جنگ سورنا با کراسوس) به همراهی یکی از امرا یا شیوخ عرب با ارتش ایران پی میبریم. بهر حال انگیزه تأسیس دولت حیره تاحدی برای ما روشن شد اما نابودی آن با داستان و افسانه توأم گردید و حقیقت از آن میان آشکار نگشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی